

بیا بخوانند چنان خوشترند







درس هفدهم
کار و تلاش



به ماهی ده. سلمان دید موری
به زحمت. خویش ما هر سو کشیدی
ز هر گردی. برون افتادی از ماه
چنان بگرفت ماه سعی ده پیش
به تندی گفت: دکای مسکین نادان
بیا نهن ده. به قصر پادشاهی
چرا باید چنین خونابه خوردن
زه است اینجا و مردم دهگذارند
سکش پیوده کن بار کران ما

که با های ملخ می کرد زوری
دنان بار کران. هر دم خیدی
ز هر بادی. بریدی چون بز گاه
که قارخ گشته از هر کس. جز از خویش
چرا بی قارخ از تنگ سلمان؟
بخورد سفره ی ما. هر چه خواهی
تمام هر خود ما بار بردن
میادا بر سرت پایی گذارند
میانار از برای جسم. جان ماه



بگفت: « از سود، کمتر گوی با سود
نیفتد با کسی ما را سر و کار
مرا امید راحت هاست زمین ریخ
گزت همواره باید کاشکاری
مرد راحی که هایت را بیندند
که تدبیر، عاقل باش و بینا
بکوش اندر بهار زشگانی

که سودان را، قناعت خوش تر از سود
که خود، هم توشه دارم و هم انبار
من این پای صلح، ندوم به صد گنج
ز سود آموز، رسم بردباری
مکن کاری که هشیاران بخندند
رو امروز را بسیار فردا
که شد پیرایه بیبری، جوانی

پروین اعتصامی



به راهی در سلیمان دید موری*** که با پای ملخی کرد زوری

روزی حضرت سلیمان در راه مورچه‌ای را دید که با پای ملخی دست و پنجه نرم می‌کرد.

به زحمت، خویش را هر سو کشیدی*** و زان بار کران، هر دم خمیدی

مورچه با زحمت خود را به هر سمت می‌کشید و زیر سنگینی آن بار خم می‌شد.



زهر کردی، برون افتادی از راه *** زه هربادی، پیدی چون پرگاه

با هر گرد و غباری از مسیر خودش خارج می شد و با هر بادی مانند پر کاه به جا به جا می شد.

چنان بگرفته راه سعی در پیش *** که فارغ گشته از هر کس، جز از خویش

آنچنان در حال سعی و تلاش در کار خودش بود که به هیچ کس به جز خودش توجهی نداشت.



به تندی گفت: «کای مسکین نادان*** چرا ای فارغ از ملک سلیمان؟
سلیمان با تندی به او گفت: «ای بیچاره نادان چرا از پادشاهی سلیمان غافل؟

بیازین ره، به قصر پادشاهی*** بخورد سفره‌ی ما، هر چه خواهی
از این راه بیا به قصر پادشاهی و در سفره ما هر چه می خواهی بخور.



چرا باید چنین خوابه خوردن*** تمام عمر خود را بار بردن

چرا باید این چنین رنج و سختی تحمل کنی و تمام عمر خودت را بار ببری؟

ره است اینجا و مردم رهگذارند*** مبادا بر سرت پایی گذارند

اینجا مسیر رفت و آمد مردم است. نکند پایشان را بر روی تو بگذارند.



مکش بیهوده این بار کران را*** میازار از برای جسم، جان را»
بیهوده این بار سنگین را حمل نکن و برای جسمت، جانت را آزار نده.»

بگفت: «از سورا کمتر کوی با مور*** که موران را، قناعت خوش تر از سورا

مورچه گفت: «از جشن و شادی با مورچه کمتر حرف بزن زیرا که مورچه ها قناعت و
صرفه جویی را بهتر از جشن و مهمانی می دانند.»



نیتد با کسی مارا سروکار*** که خود هم توشه داریم و هم انبار

سر و کار ما با کسی نمی افتد و محتاج کسی نیستیم چون خودمان هم غذا داریم و هم انبار
برای ذخیره کردن آن.

مرا امید راحت است زین رنج*** من این پای ملخ، ندم به صد گنج»

من به امید روزهای راحت این رنج و سختی را تحمل می کنم. برای من این پای
ملخ از صد گنج بیشتر ارزش دارد.



کرت، همواره باید کا کاری *** ز مور آ مون رسم برداری

اگر همیشه پیروزی و خوشبختی می خواهی، از مورچه ها صبر و پایداری را یاد بگیر.

مرو راهی که پات را میزند *** مکن کاری که بشاران بخندند

به راهی که تو را گرفتار و اسیر کنند وارد نشو و کاری نکن که انسان های عاقل تو را
رمسخره کنند و به تو بخندند.



که تدبیر، عاقل باش و مینا*** ره امروز را مسافر فردا
هنگام چاره اندیشی عاقل و بینا باش و کار امروز را به فردا موکول نکن.

بکوش اندر بهار زندگانی*** که شد پیرایه ی پیری، جوانی

در دوره جوانی و زمانی که نیرو داری تلاش کن زیرا که جوانی زینت پیری است.



درست و نادرست

۱ بار سنگین، پشت مور را خمیده کرده بود. ✓

۲ حضرت سلیمان رفتار مورچه را تحسین کرد. ✗

۳ مورچه، بُردبار و قانع بود. ✓



۱) او با تلاش و کوشش، غذا را از زمین برداشته بود و به سمت لانه‌اش می‌برد.

درک مطلب

۱ وقتی سلیمان مور را دید، مور به چه کاری مشغول بود؟

۲ هر یک از بیت‌های زیر از زبان کدام یک از شخصیت‌های داستان بیان شده است؟

● به تندی گفت: «کای مسکین نادان چرای فارغ از ملک سلیمان؟» ← از زبان سلیمان

● بگفت: «از سور، کمتر گوی با مور که موران را قناعت خوش‌تر از سور» ← از زبان مور



۳) جوانی، فرصتی برای یادگیری و کسب تجربه است. اگر انسان در جوانی از این فرصت استفاده کند، در پیری از آن بهره‌مند خواهد بود. بنابراین، جوانی می‌تواند پیرایه‌ی پیری باشد.

۳ به نظر شما چگونه «جوانی» می‌تواند «پیرایه‌ی پیری» باشد؟

۴ منظور مور از بیان «مرا امید راحت‌هاست زین رنج» چیست؟
۴) امید دارد که در آینده، راحت و آسوده زندگی کند. مور به این نکته اشاره می‌کند که انسان برای رسیدن به موفقیت، باید تلاش و کوشش کند و از سختی‌ها نترسد.



چرا مور دعوت سلیمان را نپذیرفت؟

زیرا می خواست مستقل زندگی کند و روی پای
خود بایستد.

